

واژه‌هایی چند از برهان قاطع

برهان قاطع با تمام اهمیتی که دارد بعزت کثرت تصحیفات و اغلاط و اشتباهات نمی‌توانست حتی مورد استفاده عوام قرار گیرد ولی کوششهای جناب آقای دکتر محمد معین این کتاب را بطرزی جلوه گر ساخت که مرجع خواص نیز گردید. البته هنوز تصحیح برهان پایان نیافته و به‌چند برابر کاری که تا کنون انجام یافته است نیاز دارد. در گفتار پیشین مطالبی در توضیح لغات «هزوارش» منتشر ساختیم و وعده کردیم پیرامون برخی از واژه‌های نسبتاً کهن یادداشت‌هایی منتشر کنیم. در این گفتار استدراک ما بسیار ناچیز می‌نماید و کوششهای پیگیر و مداومی لازم است تا پرده از روی تصحیفات و سایر اشکالات برهان قاطع برداشته شود. روش ما در این مقاله برای آنست که نخست قسمت لازم از متن برهان قاطع را نقل کرده سپس به توضیح آن بپردازیم.

آباد ... بمعنی درود و ثنا هم گفته‌اند و در مقام تحسین هم گویند همچو آفرین و بارک‌الله (برهان قاطع).

در لغت فرس اسدی آمده است: آباد کلمتی است که اندر دعا گویند، یعنی آفرین... معزی گفت:

آباد بر آن شاه که دارد چو تومونس

آباد بران شهر که دارد چو تو داور

و مؤلف برهان قاطع از این اسم واژه «آبادانیدن بمعنی ستودن و ستوده آمدن باشد یعنی ستایش کردن و وصف نمودن» را نقل می‌کند. این واژه مرکب است از پیشوند ā و ریشه pā (پاییدن) و ta علامت اسم مفعول و فرم مفروض آن āpāta است که در پارسی ādād شده به معنی «پاییده شده» و بصورت پسوند در آخر نامهای شهرها و دیه‌ها بکار می‌رود احتمالاً در زبان پارسی قدیم همین مفهوم «پاییده و محافظت شده» را داشته و آنگاه توسعاً در مفهوم امروزی بکار رفته است.

آبدست ...: استنجا کردن بآب و وضو ساختن باشد ...

آبدستان ... بمعنی ابریق و آفتابه و مطهره و مانند آن باشد (برهان قاطع).
در تفسیر کشف الاسرار میبیدی که بسعی و اهتمام جناب آقای علی اصغر حکمت جزو انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است و حقاً این کتاب عظیم پژوهندگان ادب پارسی را منبعی غنی و سرشار از واژه‌های اصیل ایرانی بشمار میرود، و ما نیز در این مقاله از این گنج گرانها استفاده‌ها برده‌ایم، در این کتاب واژه «آبدست» در مفاهیم استنجا، وضو و غسل بکار رفته است:

«اوجاء احد منکم من الغائط، یا یکی از شما از حاجت آدمی آمده بود» و آبدست می‌باید کرد [مجلد ۲، ص ۵۱۱].

«اگر دین بقیاس بودی غسل در اراقت بول راجب بودی و آبدست در خروج

منی» مجلد ۲، ص ۵۳۱.

اولامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتيمموا صعيداً طيباً، اگر زنان را پاسیده باشید و آب دست باید کرد یا بزن رسیده باشید و غسل باید کرد» مجلد ۲ ص ۵۲۰.

همچنین در مجلد ۹، ص ۷۹ چنین آورده است: «بصحاف من ذهب ... کاسهای زرین و آب دستپاء زرین» که مناسب با معنی «آبدستان» مذکور در برهان می باشد. آب زن ... ظرفی را گویند از مس و امثال آن ... که اطبا بیماران را در آن خوابانند یا بنشانند ... و بمعنی حوض کوچک هم هست (برهان قاطع).

رك. کارنامه اردشیر بابکان بخش نخست، بند ۱۷: «بابك شاد بود و فرمود که تن به آب زن کن». همچنین رجوع کنید به فهرست کلمات کللیله و دمنه تصحیح مجنبی مینوی. آبگانه ... بچه آدمی یا حیوان دیگر که نارسیده از شکم مادر بیفتد (برهان قاطع).

این واژه که بصورت‌های آفگانه، ابگانه و افگانه نیز در برهان آمده است در متون مانوی پارسیک تورفان $abg^{2}ng$ (abgānag) ضبط شده و از ریشه $+kan$ پیشوند upa است و در ادبیات پارسی رایج بوده است و از جمله سنائی (حدیقه، ص ۴۷۳) گوید: خام و گمنام رفته از خانه که بود جز جنین و افگانه

آرون ... صفتهای خوب و نیک را گویند (برهان قاطع).

تصحیفی است از واژه فرارون ضد و مقابل کلمه اوارون.

آزادی ... شکر و شکر گذاری را نیز گویند (برهان قاطع).

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدك» عبارتی است که آنرا چنین میخوانم و ترجمه میکنم:

āzādīh [īlyazdān [ud] niyāgān ī iśmāh rāy...

یعنی: سپاس یزدان و نیاکان شمارا. ارا نجائیکه دو واژه آزادی و آبادی بخط پهلوی یکسان نوشته میشد گاهی نیز در موارد استعمال دقیق آنها التباسی رخ میداد و شاید «آبادانیدن» که قبلاً یاد شد تصحیفی از «آزادانیدن» بوده چنانکه در شکند گمانیک

و چار فصل ۱۱ بند ۱۴۶ نسخه بدل āwādī بدو صورت šādī و āžādī آمده است. در کشف الاسرار میبیدی آزادی کردن مکرراً در مفهوم شکر کردن بکار رفته است. برای نمونه به ذکر چند مورد قناعت میشود:

لعلکم تشکرون، تامگر آزادی کنید. مجلد ۵، ص ۴۲۴؛ مجلد ۶، ص ۳۶۰.
 قليلاً ماتشکرون، چون اندک بازادی و سپاسداری می باشید. مجلد ۱۰، ص ۱۶۹.
 لعلکم تشکرون، این همه بآن کردم تا نعمت من بر خود بشناسید و از من آزادی کنید نه چنانکه دشمنان کردند که نعمت بشناختند و آنکه انکار کردند که حواله نعمت بادیگری بردند و آزادی ازدیگری کردند. مجلد ۵، ص ۴۳۲.

برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به:

Henning, Göttingische gelehrte Anzeigen. 1935, p. 10.

آزرم ... غم و اندوه و تنگی و سختی و الم را گویند (برهان قاطع).

درمتون مانوی پارسیک تورفان zrm (āzarm) و zrmgr (āzarmgar) به ترتیب درمفاهیم آسیب و آسیب رساننده بکار رفته است.

آزیر، اثریر ... بمعنی زیرک و هشیار و هوشمند هم هست (برهان قاطع).

هزیر ... بمعنی جلدی و چاپکی و هوشیاری هم آمده است (برهان قاطع).

ازواژه اوستائی jira، سانسکریت jira = جلد و چابک، متون مانوی پارسیک

تورفان zyr (zīr) زیرک؛ zyrdar (zīrdar) زیر کتر؛ zyryy (zīrih) زیر کی؛

و در پارسی jyr (žīr) زیرک و jyr (āžīr) زیرک تر (!)

آستان ... کفش کن و میان درخانه باشد و آنرا آستانه هم گویند... و بکسر

ثالث استخراج سالهای مخوفه مولود باشد (برهان قاطع).

مر کب از پیشوند ā و ریشه stā و پسوند های nag، درمتون مانوی علاوه بر معنی

کفش کن و میان درخانه در اصطلاح مذهبی مانویان به یک ماه (معادل شهر عربی)

اطلاق میشود.

آغند، آکند ... پر کردن و پر کرده شده باشد و ماضی پر کردن هم هست یعنی پر کرد و انباشت (برهان قاطع).

از ریشه kan با پیشوند ā، متون مانوی پارسیک gnd (āgand) .
آغیش ... بمعنی درآویخته باشد... و چنگ در چیزی زده و دراز کرده را نیز گویند و بمعنی دراز کردن و درآویختن بچیزی هم هست (برهان قاطع).
از ریشه grø (گره)، متون مانوی پارسیک gištan (بستن، محکم کردن) و در حالت مجهول با پیشوند ham نیز بصورت hangištan (بسته شدن) بکار رفته است.
آور ... بمعنی درست و تحقیق و یقین باشد.

آوری ... صاحب یقین و تحقیق را گویند (برهان قاطع).

پهلوی ēvar، پازند ēwar.

ابام ... بمعنی وام است که قرض باشد (برهان قاطع).

پهلوی، apām, awām، پارتی abāmīh.

ادارین ... بلغت زند و پازند هر چیز زشت و بد را گویند و باین معنی بجای حرف ثانی رای قرئت هم بنظر آمده است (برهان قاطع).

اوارین ... زشت و بد را گویند چنانکه پر آراین خوب و نیکو را (برهان قاطع).
مصحف awārōn ضد و مقابل واژه فرارون است.

نک. انرو انیر در برهان قاطع.

اردب ... جنگ و جدال را گویند (برهان قاطع).

از کتابی چون برهان قاطع که پر از تصحیفهای گوناگون و عجیب است بعید بنظر نمیرسد که این واژه مصحف «اردی» (جنگ) باشد.

پهلوی artīk، متون مانوی پارسیک تورفان >rdyg (ardīg)، بعلاوه در

متون پهلوی بصورت‌های ترکیبی چون artīkgarīh و artīk-karīh (جنگ کردن) دیده شده است.

اژکان، اژکهان، اژکهن، اژهان، اژهن ... مردم کاهل و باطل و مهممل و بیکار باشد
(برهان قاطع).

درمتون مانوی تورفان *ʔjgh ʔnyh*، پهلوی *ašgahānīh* (تنبلی)، دردنیگرد
(چاپ مدن ص ۷۹۱) اشگهان در برابر توخشاك (کوشا) آمده :

baxšišn ī ō tuxšākān xvarrah ō ašgahānān škōhīh.

بخشش (تقسیم) فرّ به کوشایان و شکوهی (تهیدستی و بینوائی) به اشگهانان.
در «یادگار بزرگمهر» بند ۳۱ «بوشاسپ» دیوتنبلی را چنین توصیف می کند :
būšasp ašgahāntar = «بوشاسپ تنبل تر»
رك. هنجام دربرهان ۹۹

استوان ... بمعنی استوار است که محکم و مضبوط و امین و معتمد باشد
(برهان قاطع).

این واژه یا تصحیفی از «استوار» و یا همان واژه پارسی میانه *āstwān* و
āstwānīh در مفهوم مقرر و معترف و اقرار و اعتراف می باشد.

افسوس ... و سخر و لاغ هم هست (برهان قاطع).

معنی این واژه در پهلوی «ریشخند» است مثلاً در بند ۱۶ و ۵۶ اندرز آذرباد
مارسپندان آمده است: به هیچکس افسوس مکن. بی پیر مرد افسوس مکن چه تو نیز
بسیار پیر شوی.

و در بسیاری از کتب ادب پارسی نیز استعمال افسوس در مفهوم مسخره و استهزاء
تأیید شده است. برای نمونه چند مثال از کشف الاسرار میبیدی نقل میشود.

فاتخذ تموهم سخریاً، پس شما ایشانرا افسوس گرفتید. مجلد ۶، ص ۴۶۵.

ان یتخذونك الا هزواً، ترا جز بافسوس فرا نمی دارند مجلد ۶ ص ۲۳۷.

انما نحن مستهزون، ما بر مؤمنان افسوس گرانیم، مجلد اول ص ۷۶.

انبوسیدن ... بمعنی پدید آمدن و ظاهر شدن و موجود گردیدن باشد (برهان قاطع).

در متون پهلوی واژه‌های بندهش در این مفهوم بکار رفته است .
 انوشه ... شراب انگوری را نیز گفته‌اند (برهان قاطع) .
 متون مانوی پارسیک تورفان nwšyn (anōšēn) به آشامیدنی شیرین و
 آشامیدنیهای بهشتی (ambrosial) اطلاق میشد .
 اورنگ ... مکر و فریب و حيله را نیز گویند (برهان قاطع) .
 همچنین به واژه‌های آورند، اروند و اورند مراجعه شود .
 یازند ērang = مکر و فریب .
 اوستان ... و آستانه خانه هم هست (برهان قاطع) .
 در متن یازند شکند گمانیک و چار فصل یازدهم بند ۱۱۱ واژه āwastan در
 مفهوم منزل و خانه آمده است و مترجمان (وست، مناس) اشتباهاً آنرا آبستن ترجمه
 کرده‌اند .
 اهل‌بواب ... بلغت زند و یازند بهشتی را گویند که در مقابل دوزخی است
 (برهان قاطع) .
 محشی محترم چنین در پاورقی آورده است: «هز ahlōb.ahallnōb و صور
 دیگر، پهلوی ashavak بمعنی پاک و مقدس «یونکر ۴۵» پس اهل‌بواب تصحیفی است
 است از اهل‌نوب و معنی آن هم اعم است». گویا محشی محترم پاورقی واژه «اشو» را
 در مدنظر نگرفته است و گر نه این واژه راهز وارش و تصحیف اهل‌نوب فرض نمی‌کردند.
 پهلوی ahru فارسی میانه پارسیک shlw (ahlaw) .
 بددل ... ترسنده و ترسناک را گویند (برهان قاطع) .
 پارسی میانه مانوی wddyl (wad-dil) ، ترسو؛ در حدیقه سنائی (ص ۸ -
 ۳۸۷) عنوان « اندر مذمت بددلی و بددل » نیز جالب است بعلاوه میبیدی در تفسیر
 کشف‌الاسرار مکرراً این واژه را بکار برده و آیات شریفه زیر را چنین ترجمه
 کرده است :

وما ضعفوا وما استكانوا، سست و بد دل نشدند و از دست فرو نیفتادند. حتی اذا فشلت، تا آنکه که بددل شدید. ان تفشلا، که بد دل شوند. واژه «بزدل» که هم اکنون بمعنی «ترسو» بکار می‌رود لهجه‌ای یا تصحیفی از «بددل» است و ارتباطی با «بز» ندارد. بر ... یادو حافظه و حفظ و نگاه داشتن بخاطر (برهان قاطع).

برم ... بمعنی حفظ و از بر کردن و بیاد نگاه داشتن باشد (برهان قاطع). از واژه‌های رایج پهلوی است و معمولاً در مورد حفظ کردن سرودها و کتب دینی بکار می‌رفت. برای تایید ادعای فوق چند مثال نقل می‌شود :

۱- در متن پهلوی «*panc hēm ī asrōnān*» آمده است :

Cahārom yazižn ī yazdān rāst - vācakīha [vācīhā] varm - naskīhā pat nīrang yaštan

(چهارم، ستایش یزدان [با] واژه‌های راست، [با] برم کردن نسکها، به نیرنك (ادعیه و اوراد دینی) ستایش کردن).

۲- مقام مذهبی «زرتشترومه» مستلزم این بود که «همه اوستا و زند را برم کند» دینکرد مدن، ۱۶۰، ۱۵.

۲- ارداویراز نامه :

ut-šān dēn varm ut yašt kart ēstāt

(بوسیله ایشان دین (= اوستا) برم شده و یشت کرده شده بود).

۴- در متن «خسرو قبادان و ریدك» که معرف اوضاع اجتماعی دوران ساسانیان است، ریدك وضع تحصیلات خود را بیان می‌کند که ترجمه‌اش چنین است : به هنگام به فرهنگستان داده شدم و من به فرهنگ کردن سخت بشتاب بودم و و یشت و هادخت و بغان و و ندیداد را چون هیربدان برم کردم.

برده بار ... تاب آورنده و تحمل کننده و بسیار کش و جفا کش را گویند (برهان قاطع).

در متون مانوی پارسیک تورفان bwrđ (burđ) بمعنی صبور و شکوبا و bwrđyy (burđī) در پارسیک و bwrđyft (burđīft) در پارتی بمعنی شکوبائی و صبر آمده است.

رک: برهان قاطع «بردن ... بمعنی تندی و تمیز رفتاری باشد».

بستار ... بمعنی سست و ناستوار است (برهان قاطع).

ناصر خسرو همین مفهوم را در بیت زیر بکار برده است.

عروة الوثقی حقیقت مهر فرزندان اوست

شیعت است آنکو که اندر عهد او بستار نیست

و آنچه در تفسیر ابوالفتح رازی آمده و بستار در مفهوم رهنه گرفته شد با این واژه ارتباط ندارد بلکه از کلمه «بست» و پسوند «ار» است مثل گرفتار، خریدار و فروختار. در متون پهلوی vistār غالباً با کلمه Wistāxw (گستاخ) بکار میرفته است و مفهوم آن سست و ناستوار در مقابل گستاخ و جری بوده است. مثلاً در اندرز آذرباد مار اسپندان بند و چنین آمده است: به‌خدای (پادشاه و کدخدا) و سردار مرد و ستار و گستاخ مباحث.

پاداشن ... بمعنی پاداشت باشد که جزای نیکی است (برهان قاطع).

فارسی میانه p'dāšyn (pādāšin) بمعنی پاداش است.

پاسیدن ... بمعنی نگاهبانی و ... (برهان قاطع).

در مفهوم پسودن و پساویدن و مجازاً در معنی مجامعت در کشف الاسرار میبیدی بکار رفته است. نمونه‌هایی از موارد استعمال نقل میشود: اولامستم النساء، یا بپوست خود پوست زنان پاسیده بید، مجلد ۲ ص ۵۱۱؛ مالم تمسوهن، معنی آنستکه تا آنکه که زنرا نپاسیده باشید، مجلد نخست ص ۶۳؛ ولم یمسنی بشر، و نپاسیدست مرا هیچ بشر، مجلد ۲ ص ۱۱۴؛ آنکه قوتی عظیم در وی پدید آید، آن لعبت دوشیزه را بیاسد، لذتی یابد که از دیگر جفتان چنان لذت نیافت، مجلد نخست ص ۱۱۰؛ مردی

بر آمد بر رسول خدا... گفت یار رسول الله زناترا در حال حیض نزدیکی کنیم و پاسیم یا نه؟ که بگذریم ایشانرا در وقت حیض و نپاسیم؟ مجلد نخست ص ۵۹۶.

پای باف ... جولاهه و بافنده را گویند (برهان قاطع).

و نیز بمعنی گیوه در پهلوی بکار رفته است. نگ. لغات پهلوی و نذیداد ص

. gīvē=pāywāf 338

پایندان ... ضامن و کفیل و میانجی کننده را نیز گویند (برهان قاطع).

در کشف الاسرار میبیدی «پایندان» ضبط شده است.

من خدا را قرض میدهم تو پایندانی بهشت میکنی؟ گفت میکنم پایندانی بهشت

هر کس را که صدقه دهد، مجلد نخست ص ۶۵۹.

مولانا (درغزلیات شمس تبریزی) گوید:

گفت بس کن که من اینرا به از این شرح دهم

من دهان بستم کاو آمد و پایندان شد.

برادرین ... بلغت زند و پازند بمعنی خوب و نیکو باشد (برهان قاطع).

تصحیفی از واژه پهلوی «فرارون» ضد «اوارون» است که در برهان قاطع

بصور: «اوارین» «ادارین» آمده است.

پروانك ... نام جانوریست که فریاد کنان پیش پیش شیر میرود تا ... و کنایه

از پیشرو لشکر هم هست (برهان قاطع).

«پروانگ» در مفهوم قاصد و برید در پهلوی و بمعنی پیشوا و رهبر (parvānag)

در متون مانوی پارسی تورفان ضبط شده است.

پژول ... و پستان زنان را هم گفته اند (برهان قاطع).

ظاهر آصفی برای پستان است و «پژول پستان» در فارسی معادل frāz pustān

پهلوی است. نك: لغات و نذیداد پهلوی ص 454:

پهره ... بمعنی پاس و محافظت باشد.

پهره‌دار ... پاس‌دار و محافظت‌کننده را گویند (برهان قاطع).

در متن پهلوی «شهرهای ایران» بند ۱۸ pahr ضبط شده است.

طبق قواعد زبان‌شناسی هرواژه که در اوستا or و فارسی باستان ss یا tr داشته باشد در پارتی hr و پارسی میانه جنوبی s می‌شود (بجز چند واژه مذهبی و اداری از قبیل مهر و شهر) مثال:

اوستا puθra، فارسی باستان pussa، پارتی puhra، پارسی میانه pus، بنابراین «پهره» از بقایای زبان پارتی می‌باشد چون اوستای آن pāθra و فرم مفروض پارسی باستانش pāssa و پارتی آن pāhr و بالاخره پارسی میانه و فارسی آن pās است. پیشگاه ... بمعنی صدر و صدر مجلس، هردو آمده است (برهان قاطع).

در متن پهلوی اندرز مار اسپندان بند ۳۶ در مفهوم محضر آمده است: «پیشگاه مرد دانا گرامی‌دار، ازش سخن پرس، ازش شنو».

پیشوا ... سر کرده و پیش‌رو مردمان باشد (برهان قاطع).

پهلوی pyšwṗk (pēšowāg)، پارسی میانه pyšwb'y (pēšobāy).

پیش‌یار ... بمعنی پیشاب و شاش هم هست که بعربی بول گویند (برهان قاطع).

پهلوی pēškār، pēšyār؛ نك: لغات پهلوی و نذیر داد ص 464.

پیکار ... جنگ و جدال را گویند (برهان قاطع).

ظاهراً «جنگ» مفهوم حقیقی و «جدال» و مشاجره لفظی معنی مجازی این واژه است ولی در متون مانوی تورفان phyk²r (pahikār) در هردو مفهوم و pdk²r (padkār) در مفهوم مشاجره و مباحثه بکار می‌رفته است. همچنین در شکند گمانیک و چار بند ۷۰ از باب دهم در مفهوم اخیر استعمال شده است.

میبدی در ذیل تفسیر فاژار اتم فیها (کشف الاسرار، مجلد نخست، ص ۲۳۱) گوید: و در آن کشته پیکار در گرفتید. سپس گوید: و معنی تدارؤ- تدافع است- چنانکه قصه درمیان قومی افتد این سخن آن باز میدهد و آن سخن این رد میکند. و نیز آیات

زیر در همان کتاب چنین بر گردانده شده است: لاجحة بیننا و بینکم، میان ما و میان شما پیکار نیست (مجلد ۹، ص ۳)؛ و یعلم الذین یجادلون فی ایاتنا، و بدانند ایشان که می پیکار کنند (مجلد ۹، ص ۲۰).

پیلمسته ... و بمعنی عاج هم بنظر آمده است که استخوان دندان فیل باشد (برهان قاطع).

فارسی باستان (piru، عاج) یک بار دریکی از سنگبسته های داریوش درشوش در حالت فاعلی چنین بکار رفته است.

piruš hya idā karta hacā kūšā utā hacā Hidauv utā hacā Harauvatiyā abariyā.

«پیلمسته که اینجا کرده شد، از اژیوپی و از سند و از هرووتیش آورده شد».

پینه ... پوست دست و پا و اعضاء را نیز گویند که بسبب کار کردن سخت و سطر شده باشد (برهان قاطع).

اوستائی pi و pay (باد کردن، متورم شدن) که بن زمان حال ان pinav، pinv؛ سانسکریت؛ pinvati، pinvāte؛ و با پیشوند fra- بمعنی شیر دادن (که همراه باتورم و بزرگ شدن پستانها است) بکار رفته، رک: وندیداد ۵، بند ۳۱.

پیه ... بفتح اول و ثانوی و خفای های هوز بمعنی تابع و پی رو باشد (برهان قاطع). استاد معین در پاورقی واژه «پی» فقه اللغة این کلمه را مفضلانقل کرده اند جز اینکه به پارسی باستان آن اشارتی نرفته است. «پیه» از pad (پای) است که با پسوند -aka- بصورت مفروض padaka و سپس به شکل padah و payah در آمده است. بعلاوه واژه پارسی باستان nipadiy (در پی، دنبال) مرکب از پیشوند ni- و pad در حالت ظرفی دوبار در کتیبه بیستون بکار رفته است.

۱- در ستون دوم سطر ۷۳ آنجا که فروریتش با کمی از سواران به ری می گریزد و داریوش سپاهی در پی و تعقیب (niradiy) وی میفرستد تا وی را گرفته و بسوی داریوش برانندند.

۲- درستون سوم سطر ۷۳ ویوان سردار سپاهیان داریوش باسپاه خود در پی
(nipadiy) دشمنان میشود و ایشانرا گرفتار میسازد .

تینگو ... صندوق و کیسه عطاران و سرتراشان را نیز گویند (برهان قاطع).
قس. تینگو، و نیز در بند ۱۶-۱۷- درخت آسوزیک آمده است :

«takangōg az man karēnd dārōgdān wasnād»

تینگو از من کنند (سازند) برای دارودان .

ترجمان ... شخصی را گویند که لغتی را از زبانی بزبان دیگر تقریر نماید
(برهان قاطع) .

فارسی میانه trgwm 'n , trkwm 'n .

تسو ... مقدار و وزن چهار جو باشد ... (برهان قاطع) .

فارسی میانه ts- (tas-) چهار ، tsb'y (tasbāy) چهارپای ، tskyrb

(taskirb) مربع ، tswm (tasom) چهارم .

تندرو ... بضم اول و ثالث بروزن پرزور، بمعنی رعد باشد (برهان قاطع) .

نک. تندر، همچنین فارسی میانه tnāwr (tundur) .

جائن ... یکی از نامهای باریتعالی است جل جلاله بلغت زندوپازند (برهان قاطع).

هز tan, jāten -, پهلوی yazat، «یونکر ۸۵». (حاشیه برهان) .

محققاً تصحیفی از واژه پهلوی yazad (ایزد) است . رجوع شود به پایان

همین گفتار .

جاور ... بمعنی حال باشد چنانکه اگر گویند «چه جاورداری؟» مراد آن

باشد که چه حال داری؟ (برهان قاطع) .

دراستدراک آنچه را که استاد معین در حاشیه آورده اند باید افزود : مانوی

پارتی y'wr (yāwar) زمان ، yāwar yāwar گاهگاه ، گاهی ، فارسی میانه ʔr

(jār) زمان ، jār jār گاهگاه ، پهلوی yāwar، پازند (شکند گمانیک و چار، فصل

۱۴، بند ۳) jāwarē .

جهش ... بمعنی سرشت و خلقت و طبیعت باشد (برهان قاطع) .

جهش در مفهوم سرنوشت و تقدیر مکرراً در ادبیات پهلوی بکار رفته است و احتمالاً ناشی از ارتباط سرنوشت با حرکت و جهش ستارگان در نظر ایرانیان بوده است و حتی در دوره های اسلامی به نام «جهشیاری» برمی خوریم که درست از یادگارهای ایران پیش از اسلام است . در بند ۱۰۴ اندرز اذرباد ماراسپندان چنین میگوید :

«ترا [می] گویم پسر من که جهشیار...»

خشین ... هر چیز که آن بکبودی مایل و سیاه رنگ و تیره باشند عموماً (برهان قاطع) .

خشینه ... بمعنی خشین است که هر چیز سیاه رنگ مایل بکبودی باشد (برهان قاطع) .

استدراك این نکته بی فایده نیست که در پارسی باستان نیز در کتیبه ای از داریوش درشوش بدین واژه در این عبارت «kāsaka hya axšaina» برخورد می کنیم .

خله بفتح اول و ثانی ... هرزه گوی و هذیان را هم گفته اند (برهان قاطع) .

همریشه خل، هرزه، هله، پهلوی halag .

داد ... بمعنی عمر و سن و سال آدمی باشد (برهان قاطع) .

پهلوی dāt ، عمر و سن ... «هر مردم که به داد پانزده ساله رسد آنگاه او را این اند (چند) چیز دانستن بیاید» (ترجمه از متن پهلوی چیدک اندرز پوریو تکیشان) :

نك: دادا، دادند ، دادو دادرند، دده، دادك (برهان قاطع) .

دادستان ... وراضی گردیدن باشد در کاری (برهان قاطع) .

پهلوی dāistānīh ، نك. همداستان .

دال من ... مرغی است که آنرا بعر بی عقاب گویند (برهان قاطع) .

پارسی باستان **darnu-mani*، اوستا، *zarənu-manay* صفت مرغ مشهور به کر کس است و در اوستا این صفت و موصوف چنین (*kahrkāsō-zarənumainiš*) بکار رفته. در کتاب بندهش بزرگ ص ۱۵۵ باین جمله برخورد میکنیم :

karkās'i zarmān-mēnišnīh, hast i dālman, nasāy xvarišnīh rāy dāt.

«کر کس زرمان منش دالمن است، برای نسا (لاشهٔ مرده) خوردن آفریده شد». رجوع کنید به :

Bailey Zoroastrian problems, p. 230. Zaehner. Zurvan, p. 364.

درای ... و بمعنی گفتگو باشد (برهان قاطع).

بن زمان حال این واژه در پارسی میانه جنوبی *drāy* (*drāy*) و در پارسی *drāw* (*drāw*) و بن زمان گذشته آن در پارسی میانه جنوبی *drāyist* (*drāyist*) از ریشهٔ *draw* در مفهوم سخن گفتن اهریمنی است و مکرراً در ادبیات پهلوی برای ایفاء همین مفهوم بکار میرفته است.

دستان ... مکر و حيله و تزویر و گزاف و هرزه را نیز گفته‌اند (برهان قاطع).

نگاه کنید به کشف الاسرار میبیدی ذیل آیات زیر :

الم يجعل کیدهم فی تضلیل، نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد.

انهم یکیدون کیداً، ایشان دستانی میسازند نهانی ساختنی.

دمان ... بمعنی وقت و زمان باشد (برهان قاطع).

بدر نظر گرفتن حواشی استاد معین باید گفت که این واژه همان «زمان» است

چون «د» و «ز» در پهلوی غالباً همانند نوشته شده است لذا این غلط خوانی (اگر

بتوان آنرا به غلط خوانی تعبیر کرد) روی داده است چنانکه مؤلف برهان *zamik*

(زمین) را «دمیک» نیز ضبط کرده است.

دهره ... داس را نیز گویند (برهان قاطع).

صورت شمالی واژه داس است و باتوجه بآنچه در ذیل واژه «دهره» آوردیم
تطور این کلمه را چنین میتوان فرض کرد .

فارسی باستان -dassa*، اوستا daθra*، سانسکریت dātra، پارسی*dahr
پارسی میانه جنوبی و فارسی dās. در کشف الاسرار میبیدی مجلد ۱۰ ص ۴۰۱ آمده است:
وبهدهره (داس) سر دهر بردارند .

راز ... و بنا و گل کار را نیز گویند و عربی طیان خوانند (برهان قاطع).
پارسی میانه، rāz r^z ساختمان و بناء r^zmyrd (rāzmird) راز مرد و
بناء؛ پهلوی rāz ī kērok، مانوی r^zqrwg بنای ماهر و کار آزموده .
نگاه کنید به واژه های رازبان و روزبان در برهان قاطع .

رت ... بفتح اول، برهنه و عریان را گویند... و بضم اول تهی دست و بینوا- و
برهنه و خالی را گویند (برهان قاطع) .

پازند، rat-mastarg تهی مغز (شکند گمانیک و چار، فصل ۱۰، بند ۵۹).
رزم یوز ... بمعنی جنگجوی باشد چه یوز بمعنی تفحص و تجسس و جستجو
کردن هم آمده است (برهان قاطع) .

پارسی، rāzmyōz (razmyōz) جنگجو را گویند و مخصوصاً بر خدایانی اطلاق
می شد که با «ماده» نبرد میکردند تا ذرات نوری را از زندان «ماده» نجات دهند. قس:
چاه یوز و دریوز در برهان قاطع .

دند ... بکسر اول مردم محیل وزیرك ... باشد؛ رندك ... تصغیر رند است که
محیل وزیرك باشد (برهان قاطع) .

پهلوی، rnd^zk (!). نك. لغات پهلوی و نذیداد. ص 429 .

زاد ... بمعنی سن و سال هم گفته اند لهذا مردم سالخورده را نیز «بزاد بر آمده»
خوانند (برهان قاطع) .

شواهدی از تفسیر کشف الاسرار میبیدی نقل می شود :

انها بقره لا فارض ولا بکر؛ نه سوده دندان و نه زاد زده. مجلد نخست ص ۲۲۰؛
 پرس از خداوند خویش که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چو نیست؟ ایشانرا
 جواب آمد که میانه گاوی است، در زاد جوانست و تمام، نه نوزادی نارسیده و نه پیری
 شکسته. مجلد نخست ص ۲۲۷؛ خداوندا مرا فرزند چون بود؟ و من مردی پیر بزاد
 در آمده ... مجلد ششم ص ۱۰؛ و کواعب اترابا و کنیزگان هم بالا هم آسا هم زاد.
 مجلد دهم ص ۳۴۹. اترابا ای مستویات فی السن. مجلد دهم ص ۳۵۷.
 شاید هم لهجه‌ای از «داد = سن و سال» باشد مثل «دمان، زمان و دمیک، زمیک»
 و از اینقبیل:

زبر، زبرم، زبیر، بمعنی از بر ... که حفظ کردن و بخاطر نگاه داشتن است
 (برهان قاطع).

مر کب از (از) + برم، نگاه کنید به برو برم در همین گفتار.

زونگل ... بمعنی زونگ است که مردم گوزپشت و حقیر باشد (برهان قاطع).
 پهلوی zpngl (zafangal) گوزپشت ... نک: لغات پهلوی و نذیراد ص ۳۷۵.
 ساز ... بمعنی مکر و حیل و فریب هم آمده است (برهان قاطع).
 شواهدی از کشف الاسرار میدی ذیلا ذکر میشود:

الم یجعل کیدهم فی تضلیل، نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد. مجلد دهم ص
 ۶۱۴؛ فاجمعوا کیدکم، هم سخن و هم دل و هم آهنگ باشید در ساز خویش. مجلد ششم
 ص ۱۳۸؛ انما صنعوا کید ساحر، آنچه ایشان کردند ساز پر دیو است. مجلد ششم
 ص ۱۳۹؛ و ارادوا به کیداً، و ساز می‌خواستند ابراهیم را، فجعلناهم الاخسرین، و ما
 [ساز خویش] ایشان را ریان کارتر و نومیدتر همه زیانکاران و نومیدان کردیم مجلد
 ششم ص ۲۶۰؛ و تالله لا کیدن اصنامکم، و بخدای که من سازی سازم بر این بتان شما،
 ج ۶ ص ۲۵۸.

ستها ... بلغت زند وپازند بمعنی دنیا وروزگار است .

ستیا ... بلغت زند وپازند بمعنی ستها است که دنیا وروزگار باشد (برهان قاطع).

محشی محترم هریک از دو واژه فوق را درپاورقی چنین شرح کرده اند:

۱- هز، st(a)hâ، پهلوی gēthîh، گیتی «یونکر ۱۰۱» قس: ستیا .

۲- هز، stîâ, styâ، پهلوی gēthîh، گیتی «یونکر ۱۰۱» وقس: ستها .

هیچیک از دواژه فوق را نباید هز وارش شمرد بلکه غلط خوانی از کلمه پهلوی «gētēg» است. آنچه s خوانده شده است درحقیقت gy و آنچه yā فرض شده است در

واقع yg است .

رجوع کنید به پایان همین گفتار .

سروب ... بلغت زند وپازند بمعنی سخن باشد و بعربی کلام گویند (برهان قاطع).

درپاورقی این عبارت آمده است: هز، srôb(â)، پهلوی soxvan، سخن

«یونکر ۱۰۰» در رسم الخط پهلوی srôvâ هم خوانده میشود .

srô(b) واژه اصیل ایرانی است که در مفاهیم سخن و کلام و آنچه سروده

میشود در ادبیات پهلوی بکار میرفته است. از ریشه sru و srav، سانسکریت sru،

اوستا srava، پهلوی srô و حرف B بعد از v معمولاً خوانده نمیشود .

سکال، سگال ... بمعنی اندیشه و فکر باشد (برهان قاطع) .

همچنین رجوع شود به دیگر مشتقات این واژه .

پهلوی uskār بمعانی اندیشه، فکر و مشورت کردن .

سیج ... بمعنی رنج و محنت و مشقت ... سیزگی ... بمعنی سختی و رنج و آزار

و درد باشد (برهان قاطع) .

بامقایسه با «سزگی» و واژه پهلوی zyzg (zizg) که در اندرز آذربایجان

بند ۲۶ چنین بکار رفته است .

«az sizg ud drōj mard saxvan ma išnaw»

باید معنی این کلمه را «افترا، سخن چینی» دانست چنانکه عده‌ای از ایرانشناسان متأخر نیز بر آنند مگر اینکه sizd (ستم) خوانده شود و در این صورت مقارنه ستمگر و دروغزن در متن پهلوی فوق چندان درست بنظر نمی‌رسد.

شپ ... بمعنی جهنده و خیز کننده باشد (برهان قاطع).

در متن پهلوی «ماه فروردین، روز خرداد» بند ۲۲ چنین آمده است :
«ماه فروردین روز خرداد منوچهر وارث شپاک تیر (دارنده تیر جهنده) زمین از افراسیاب تور باز ستاند».

ظاهراً همین صفت هر کب باعث پاره‌ای از اشتباهات شده و از جمله مؤلف برهان گوید : شیو... کمان تیر انداز را گویند. برای تفصیل بیشتر به لغات پهلوی و نذیرداد ص ۱۸۷ رجوع شود.

شریدن... بمعنی تراویدن باشد... و بمعنی ریختن پی در پی باشد بیفاصله (برهان قاطع).

پهلوی šarītak، آب جاری، از واژه اوستائی draota.

شکو خیدن ... بمعنی ترسیدن و هیبت زده شدن (برهان قاطع).

شکو هیدن - بکسر اول ... بمعنی ترسیدن و بیم بردن و واهمه کردن باشد (برهان قاطع).

فرهنگها و متون فارسی معنی فوق را برای «شکو هیدن» نقل کرده‌اند ولی در فارسی میانه «شکوه» به معنی «بینوا، فقیر» استعمال شده؛ پارسی باستان skauθi- بینوا، پست، ناتوان، متون مانوی تورفان (škw h, 1škw h)، پهلوی škōh بینوا، ناتوان. باید افزود که در کتیبه «ب» داریوش در نقش رستم skauθi در برابر tunuva(n)t (توانا) بکار رفته چنانکه در برخی از کتب پهلوی (اندرز آذرباد اسپندان بند ۱۵۲) در برابر angad (کامل) استعمال شده است.

شمغند ... زنی را گویند که بغایت بدبوی و گند و متعفن باشد (برهان قاطع).
شمغنده ... یعنی شماغنده است که چیزهای بدبو و متعفن باشد ... و شخصی

که از او بوی بد آید (برهان قاطع) .

مر کب از شم (بوی) + غند (گند) .

شنگرف ... و آن چیز است که از سیماب و گوگرد سازند و نقاشان و مصوران

بکار برند (برهان قاطع) .

در فارسی باستان $s1(n)kabru$ فقط یکبار در یکی از کتیبه‌های داریوش بزرگ

درشوش بجای مانده؛ با اینکه حرف N در فارسی باستان نوشته نشده است ولی وجود

این حرف در ایلامی و اکدی مسلم است. نك: کنت، پارسی باستان ص 209 .

شید ... بفتح اول زرق و سالوسی و ساختگی باشد (برهان قاطع) .

در لغت نامه وندیداد پهلوی واژه پهلوی $(\text{šēt})\text{šyt}$ بمعنی فریب ولی مشتق از

ریشه سامی گرفته شده است .

غشاك ... بوی گنده و بوی ناخوشی باشد که از دهان مردم آید و عبری بخر

گویند (برهان قاطع) .

این واژه در برخی از فرهنگها و از جمله فرهنگ آنندراج «بوی خوش» معنی

شده ولی باید این کلمه را از ریشه gnd و مأخوذ از اسم مفعول همان ریشه یعنی

$gasta-$ (گندیده) دانست یعنی از صورت‌های $گستاك$ و $غستاك$ به $غشاك$ و $غشاك$ تطور

یافته و شاید معرب آن «غساق» باشد. این واژه از جفری در الفاظ دخیل قرآن نیز فوت

شده است ولی امام فخر رازی دخیل بودن آن را در تفسیر خود ذیل آیه شریفه

لا یدوقون فیها برداً ولا شراً الا حمیماً و غساقاً چنین بیان میکند :

«قال ابو معاذ کنت اسمع مشایخنا یقولون الغساق فارسیه معربه یقولون المشیئی

الذی یتقدرونه خاشاك» . از روی مقارنه «حمیم» و «غساق» همچنین از چند وجهیکه

امام فخر رازی در تفسیر این کلمه آورده است میتوان مفهوم پیشنهادی را استنباط کرد: